

جایگاه قوم سکایی در شاهنامه

دکتر سیاوش جعفری*

حمیرا بنای رودی**

چکیده

قوم سکایی در شکل‌گیری اساطیر و وقایع تاریخ ایران تأثیرگذار بوده است. سکاهای استعدادی شگفت‌انگیز در ارزیابی و پذیرش بهترین جنبه‌های هنری زمان خویش قطع نظر از اصل و منشأ آنها داشتند. این قوم در برهه‌ای از تاریخ ایران، یعنی دوره مادها، وارد ایران شدند. بسیاری از خصایص قومی سکاهای و آداب و رسوم ایشان؛ مانند آیین دفن مردگان، دارای موارد مشابهی در شاهنامه فردوسی است. میان اعتقادات دینی و باورهای فرهنگی سکاهای و برخی از مضامین شاهنامه فردوسی مشابهت‌هایی دیده می‌شود و این پیوند فرهنگی موضوع در خور تاملی است و تأثیر تعیین‌کننده و انکارناپذیر روایات سکایی در تکوین حماسه ملی ایران را نمی‌شود نادیده گرفت. چنانکه در شاهنامه فردوسی، بویژه در داستان‌های مربوط به رستم و خاندان او که به باور اکثر پژوهشگران، ریشه در قوم سکایی داشتند؛ شواهد متعددی وجود دارد که نشان از این تأثیر دارد. در این مقاله بر آنیم تا با روش تحلیلی به بررسی جایگاه قوم سکایی در شاهنامه فردوسی و بیان اشتراکات فرهنگی این قوم با مفاهیمی که در شاهنامه مطرح شده است بپردازیم.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، قوم سکایی، تاریخ باستان، هنر

siavash.jafari@yahoo.com

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور مشهد H.banai-rudi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۹/۰۴



مقدمه

بسیاری از دانشمندان قوم تور را با سکائیان یکی دانسته‌اند. استاد آبایف دانشمند اوستی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریانه که ناحیه‌ای در نزدیکی مرو بوده است. قوم تور را همان قوم سکایی دانسته. استاد آبایف که خود از مردم ایرانی تبار ناحیه اوستی شمالی در قفقاز است، اقوام سکاییو سرمتی را ایرانی میدانند. وی ضمن اشاره به زبان، فولکلور، داستان‌های اساطیری و باورهای دینی مردم اوستی چنین نوشته است: «در زبان، فولکلور، باورهای اساطیری و دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتی‌گری مشهود نیست. چنان که هرودوت و دیگر مولفان باستان آورده‌اند، آیین زرتشت به درون اقوام سکایی راه نیافت. این نیز به ما این امکان را می‌دهد که چنین اظهار نظر کنیم که اقوام سکایی و سرمتی تنها اقوامی از تیره‌های ایرانی بودند که آیین زرتشت به سرزمینشان راه نیافت. وی ضمن اشاره به رسم و سنت استفاده از نام‌های قومی و نژادی به اشتراک نام آریا در اقوام ایرانی و تورانی -سکایی- اشارتی دارد که موبد وحدت مشا قومی آنها است. (ایران و ترکان. رضا عنایت‌الله: ۶۴) سکاهای از شاخه‌های نژاد هند و اروپایی بودند. سکاهای برای اولین بار در سده هشتم پیش از میلاد در تاریخ نمایان شدند. با اینکه برخی از محققین سکاهای را از هون‌ها و برخی ترک می‌دانند اما بیشتر پژوهشگران هم‌داستانند که سکاهای جزو هندواروپاییان و احتمالاً از نژاد ایرانی هستند. «اقوام سکایی به چندین گویش و لهجه مرتبط به هم تکلم می‌کردند. اسناد سکایی مکشوفه از ناحیه ختن نسبت به دیگر آثار این زبان قابل توجه است و به دلیل تمایزات ویژه زبانی، اصطلاحاً به نام سکایی - ختنی شهرت دارد» (باقری، ۱۳۸۳: ۷۵)

سکاهای اقوامی بیابانگرد بودند که همانند دیگر قبایل آریایی در شرق و غرب و جنوب جهان مسکون آن زمان پراکنده شدند و هرچند همواره با اطرافیان خود در حال کشمکش و درگیری بودند، سرانجام در میان آنها نابود و کمرنگ شدند. تنها منابع تحقیقی در باب احوال و فرهنگ این قوم، منحصر به مقبره‌های بزرگان سکایی است زیرا قومی مهاجم و بیابان‌نورد بودند. بسیاری از خصلت‌های قومی و فرهنگی اقوام سکایی و مراسمات مختلف آنها همچون تدفین مردگان با آنچه در شاهنامه‌ی فردوسی می‌خوانیم اشتراک و مشابهت‌هایی دارد که قابل بررسی است.

سغدیان در منتقل کردن روایات سکایی به حماسه ملی ایران نقش واسطه را ایفا کرده‌اند. بعضی از آداب و رسوم و شیوه زندگی و سلوک سکاهای در بعضی داستان‌های شاهنامه فردوسی قابل تطبیق



با آنچه که سکاها را به ادبیات و فرهنگ ایرانی پیوند می‌زند است. روایات سکایی تاثیر انکار ناپذیری در تکوین حماسه ملی ایران داشته است و این نکته در روایات مربوط به رستم به روشنی دیده می‌شود.

به طور کلی سه گروه عمده سکاها در آسیای مرکزی شناخته شده اند:

–سکا تیگره‌خوده: سکا‌های تیزخود (با کلای نوک تیز).

–سکا سوگدم: سکا‌های آن سوی سغد

–سکا هئومه‌ورگه: سکا‌های هوم‌نوش (به خاطر احترامی که برای نوشیدنی هوم داشتند).

سکا‌های دیگری بودند که نامشان سکا پَر‌درایه (سکا‌های آن سوی دریا) بود که منظور دریای سیاه است. در جهان یونانی و اروپا به این گروه عنوان کلی سکاها را دادند.

هرودوت، مورخ یونانی دوران باستان، گزارش می‌دهد که قبایل کیمری، پیش از سکاییان در نواحی استپی دریای سیاه سکونت داشته‌اند. سپس، سکاییان آمدند و کیمریان را شکست دادند. با آمدن سکاها، کیمریان چادرنشین از قفقاز عبور کردند و در کشورهای آسیای غربی پراکنده گشتند؛ و سکا‌های تعقیب کننده با شاهشان، مادیس به سوی کوه‌ها روانه شدند و هنگام عبور از گذرگاه‌ها، مادها را شکست دادند. سکاها در اوایل سده هفتم پ. م، بر ضد آشور قد علم کردند. پس از مدتی جنگ بین سکاها و آشوریان، شاه آشور، اسرحدون با انعقاد صلحی پیروزمندانه با سکاها از راه دادن هدایای گرانبها و شوهر دادن دختر خود به شاه سکاها، پاراتوآ، توانست از بُعد سیاسی موفقیتی کسب کند. پس از آن، توجه سکاها به فلسطین و مصر معطوف گشت. تنها با پرداخت خراجی سنگین بود که فرعون پسامتیک اول ۶۶۳-۶۰۹ توانست کشور خود را از دست تجاوز سکاها نجات دهد. آنگاه، سکاها از مصر به آشور بازگشتند و در دوره ۶۵۰-۶۲۰ پ. م، توانستند مادها، یکی از قدرتمندترین دولت‌های شرق باستان را کاملاً تحت سلطه خود در آورند. سرانجام در سال ۶۱۲ پ. م، یک سپاه سکایی – مادی، نینوا را تسخیر کرد و امپراتوری آشور را سرنگون نمود. در برهه‌ای از زمان، کیاکسار و مادها، سکاها (سران سکایی) را به جشنی دعوت کردند و آنها را از میان برداشتند. این موضوع حاکی از آن است که رهبری سکاها با خیانت کشته شد. به هر حال، بخش اصلی سپاه چادرنشینان در پایان قرن هفتم پ. م، به سمت شمال قفقاز به



عقب رانده شد. سکاها در نوشته‌های هرودوت، به سکیث مشهور هستند. در زبان یونانی، سکیث به معنی پیاله است، از اینرو، یونانی‌ها آن‌ها را افرادی پیاله‌به‌دوش می‌نامیدند. همین کلمه در زبان‌های اروپایی به سیت تبدیل شده‌است.

بحث اصلی و تحلیل

سکائیان در وهله اول افرادی هوسران نبودند بلکه واقع بینانی بودند که برای آنان امور انتزاعی و غیرعادی جذبه مقاومت ناپذیری داشت در واقع سکائیان شهر نشین تا اندازه‌ای شبیه مردم محترم با تربیت انگلیس در قرن نوزدهم ریشه در روستا داشتند و همیشه به زندگی روستایی عشق می‌ورزیده‌اند اما تمدنی که بیابانگردان به وجود آوردند به همان اندازه وابسته به شهرها بود که جواهرسازان ماهر مانند هنرمندان شهری از ساکنان جلگه‌ها الهام می‌گرفتند زیرا هنر سکایی نظریه مستقیم و هر چند بغرنج کسانی را حفظ می‌کرد که در هوای آزاد روستا می‌زیستند. سکاها در صورت به دست آوردن فرصت به همان اندازه شیفته هنر بودند که به تفکر و تعقل عشق می‌ورزیدند این موضوع با توجه به زندگی شاهزاده آنان آناخارسیس برادر شاه سائولیوس آشکار می‌گردد که به عنوان سفیر به آتن فرستاده شد در این شهر بسیاری از پاسبانان سکایی بودند وی به محض آنکه در ۵۸۹ پیش از میلاد به آتن رسید شروع به رفت و آمد به نزد سولون و انجمن فیلسوفان همکار او کرد آناخارسیس ظرف مدت کوتاهی سیاست را رها کرد و چند سال به جستجوی حکمت و شناخت ماهیت خداوندی پرداخت یونانیان او را دوست می‌داشتند و او را فصاحت سکائی می‌نامیدند. با وجود این سرانجام این سفر مجبور شد که به سرزمین خود بازگردد وی از طریق راهی پر پیچ و خم به حرکت در آمد و ضمن راه تا توانست از شهرها دیدن کرد تا به دانش خود درباره جهان بیافزاید در کوزیکوس حس کنجکاوی او را بر آن داشت که در مراسم الئوسیس شرکت جوید و ترغیب شد که هرگاه به زادگاه خود به سلامت بازگردد الهه کوزیکوس را سپاس گوید در بازگشت به مرکز فرماندهی برادر خود روزی به قصد وفای به آن عهد پنهانی بیرون آمد ولی او را در حال انجام دادن مراسم دیدند و ارتداد او را بی درنگ به شاه گزارش دادند سائولیوس شخصاً برای تحقیق درباره این گزارش شرکت کرد و چون برادر خود را



مستغرق در نیایشی بیگانه دید تیری به جانب او افکند او را بر جای بکشت بدین ترتیب تنها فیلسوف سکایی از میان رفت کسی که حتی یونانیان او را مرد فرزانه می دانستند و پیش از آن که عقایدش در میان مردم رسوخ یابد به قتل رسید.

سکاها با وجود وحشیگری در جنگ و علی رغم تنوع آنها از سخنوری و آداب بیگانگان افرادی فاقد آداب شایسته نبودند تشخیص آنها در مورد امور هنری و علاقه آنها به استراحت در خانه در اثاث منزل آنان منعکس است آنگونه که درباره همه بیابانگردان صادق است شماره این اثاث به ناچار سخت محدود بود با وجود این حدود و تنوع اشیایی که در پیرامون خود گرد می آوردند واقعا شگفت انگیز است عجیبت دقت و مهارتی است که در ساختن کوچکترین اسباب خود نشان می دادند عملاً هر نمونه بازدارنده هنر سکائی حاکی از بهترین کیفیت آن است و زیبا ترین اشیا در حقیقت جلوه ای خاصی دارد گذشته از وسایلی مانند اسلحه زین و یراق و لوازم اولیه مانند لباس و پوشش سر و فور ظروف خانگی به همان اندازه غیرمنتظره است که تنوع مواد ترکیبی که در ساختن هر کالای منفردی به کار رفته است.

در سفالگری پیشرفت زیادی حاصل نشد بیشتر ظروف سفالی در فقیرترین گورها به دست آمده است زیرا در میان طوایف نابرابری فراوانی از لحاظ ثروت وجود داشت کالاهای محلی از لحاظ ساخت زمخت و از لحاظ رنگ تیره سیاه خاکستری یا زرد نخودی و از لحاظ شکل ابتدایی و بیشتر به صورت دیگ و تنها در موارد بسیار نادر به شکل کاسه و قلع بوده است. هنگامی که ظروف سفالین در گورهای غنی تر یافت میشود همیشه از نوع مرغوب و کوه نشینان پونتوس یا از ایونی است و از کالاهای بومی نیست.

برخی می گویند که سکاها هنر و صنعت خود را از یونانیان فرامیگرفتند و به اعتقاد گروهی دیگر یونانیها از سکاها این هنر را آموخته اند.

سکاها به طلاجات و جواهر بسیار توجه نشان میدادند و از آرایش خویش به همان اندازه لذت میبردند که از تزیین اسبان و اشیای خود. علاقه‌ی مفرط آنان به جواهرآلات و طلای زینتی در هر موردی آشکار می‌شد. عالی ترین قطعات طلای آنها از گورهای سلطنتی به دست آمده است.



در شاهنامه‌ی فردوسی نیز به ایاتی بر میخوریم که نشان از این دلبستگی و علاقه‌ی مفرط به طلاجات دیده می‌شود:

مرا گفـت رستم ز بیس خواسته
هم از کـشور و گنج آراسته
به زاول نشسته و گشتهست مست
نگیرد کس از مسمت چمیزی به دست

مذهب و آیین سکاها

سکاها به جای پرستشگاه و زیارتگاه‌های خود به گورهای مردگانشان احترام فراوان می‌گذاشتند و در این امر به چینیان شباهت داشتند که حاضر بودند جانشان را برای حفظ این گورها نثار کنند علیرغم همه دقت و مواظبت آنها در حفظ گورهای شان از بی حرمتی دزدان تقریباً در هر مورد اندکی پس از پایان مراسم دفن وارد گورهای تپه‌ای می‌شدند و محتویات آنها را با چنان دقتی خالی می‌کردند که به ندرت گوری دست نخورده باقی مانده است.

سکاها عناصر طبیعی را می‌پرستیدند و بزرگترین مراسم دینی را درباره تابتی وستا الهه بزرگ که مظهر آتش و شاید جانوران بود بر پا می‌داشتند تنها همین الهه در آثار هنری آنها دیده می‌شود که در مراسمی مانند سوگند خوردن افراد یا تدهین روسای قبایل شرکت می‌جوید روستوتسف کشف کرده که الهه مزبور را در روسیه جنوبی مدت‌ها پیش از پیدایی سکاها در آنجا می‌پرستیدند تندیس‌های کوچک سفالین این الهه در عصر مفرغ در ناحیه‌ای واقع میان کوه‌های اورال رود دنیپر و حتی بیشتر در طول رودهای بوگ و دونتس وجود داشت میان این تندیس‌های کوچک و آنهایی که از همان الهه در عیلام بابل و مصر قرن‌ها پیش ساخته می‌شد تشابه آشکاری وجود دارد در کریمه تندیس مربوط به قبل از قرن نهم پیش از میلاد از این الهه کمتر دیده می‌شد و در این مورد او را ایستاده و در حالتی که کودکی را در آغوش گرفته است دیده می‌شود هرچند در آن هنگام مظهر باروری به شمار نمی‌آمد و در میان سکاها تجسم مادرسالاری نیز نبود این قوم او را نگهبان سیاسی خود می‌دانستند و استرابون نوشته است که پرستش او به ویژه در سواحل قفقاز متداول بوده و در آنجا طوایف دریانوردی را که یونانیان آنان را آرگونوت‌ها می‌نامیدند حفاظت می‌کرده است این مردم و به ویژه سکاها‌ی شبه جزیره تامان از ورود غیرمجاز بیگانگان به سواحل شان بسیار خشمگین بودند و از این لحاظ همه ملوانان منطقه‌ای را که به اسارت می‌گرفتند در راه



الهی بزرگ قربانی می کردند و در آثار هنری سکایی او را گاهی به صورت نیمه زن و نیمه مار و گاهی ایستاده یا نشسته در میان حیوانات مقدس خود یعنی غراب و سگ یا گاهی ملازمی یا در حال گفتگو با رئیس قبیله‌ای نشان می دهند می دادند. (رک. رایس، ۱۳۷۰: ۸۱)

هرودوت عقیده دارد که آنها اغنام و احشام و همچنین یک نفر از هر صد اسیر را برای مارس و هرکول قربانی می کردند هرودوت از فقدان تندیس و قربانگاه و پرستشگاه در میان سکاها اظهار شگفتی میکند و در واقع غیر از دژهای متأخر در شهرهای سکایی هیچ پرستشگاه یا چیزی که آن را قطعاً بتوان مربوط به مراسم دینی دانست تاکنون کشف نشده است شاید درست حدس میزد که سکاها در محل مخصوصی برای عبادت گرد می آمده و پس از اجرای مراسم دینی خود از آنجا عزیمت می کردند بی آنکه احساس کنند محل مزبور بر اثر مراسمی که در آنجا انجام گرفته مقدس شده است بدین ترتیب ظاهراً از یک سنت ایرانی پیروی می کردند.

در لابه لای اشعار شاهنامه به مواردی برمیخوریم که نمونه هایی از بازتاب این باور هستند:

چو بشنید آوازش اسفندیار	سلیح جهان پیش او گشت خوار
چنین گفت پس با پشتون که شمیر	پسچند ز چنگال مرد دلیر
گمانی نبردم که رسمت ز راه	به ایوان کشد بپر و گبر و کلاه
همان بارکش رخس زیراندیش	ز پیکان نبود هیچ پیدا برش
شنیدم که دستتان جادو پرست	به هنگام یازد به خورشید دست
چو خشم آرد از جادوان بگذرد	برابر نکردم پس این با خرد
پشتون بدو گفت پر آب چشم	که بر دشمنت باد تیمار و خشم
چه بود که امروز پژمرده‌ای	همانا به شب خواب نشمرده‌ای
میان جهان این دو یل را چه بود	که چندین همی رنج باید فزود
بدانم که بخت تو شد کندرو	که کین آورد هر زمان نو به نو
پوشمید جوشن یل اسفندیار	بیامد بر رسمت نامدار
خورشید چون روی رسمت بدید	که نام تو باد از جهان ناپدید
فراموش کردی تو سگری مگر	کمان و بر مرد پرخاشخچر

سکاها مانند همه اقوام بدوی بینهایت خرافاتی بودند و به سحر و جادوگری و تاثیر تعویذ و طلسم اعتقاد داشتند غیبگویان آنها به وسیله دسته هایی از ترکه و با شکافتن الیاف درختان مانند بعضی از



طوایف ژرمن در قرون وسطی آینده را پیشگویی می کردند محترم ترین جادوگران سکائی از میان بعضی خانواده‌های مخصوص بر می خواستند به صدای نازک سخن می گفتند و جامه زنان می پوشیدند شاید هم خواجه بودند ولی سکاها عقیده داشتند که جادوگران مزبور از آن لحاظ دارای این خصایص زنانه شده اند که الهه بزرگ را با غارت پرستشگاه او در آسکالون رنجانده اند و آن الهه آنان را بدان وسیله تنبیه کرده است این شغل بدون خطر نبود زیرا غیبگویی که پیشگویی آنان درست در نمی آمد انتظار هیچگونه ترحمی را نداشتند هنگامی که پیش گوئی یکی از آنها به تحقق نمی پیوست او را به اتفاق همه افراد ذکور خانواده اش در میان ارابه ای پر از بوته خار می نهادند و آنها را به آتش می کشیدند و به قتل می رسانند ولی معمولاً زنهای خانواده را مستثنا می داشتند.

بدو گفت سودابه کای شهریار	تو آتش بدین تارک من بیار
مرا گر همی سر بیاید برید	مکافات این بد که بر من رسید
بفرمای و من دل نهادم برین	نبود آتش تیز با او به کین
سیاوش سخن راست گوید همی	دل شاه از غم بشوید همی
همه جادوی زال کرد اندرین	نیخواهم که داری دل از من بکین
بدو گفت نیرنگ داری هنوز	نگردد همی پشت شوخیت کوز
به ایرانیان گفت شاه جهان	کزین بد که این ساخت اندر نهان
چه سازم چه باشد مکافات این	همه شاه را خواندند آفرین
که پاداش این آنکه بیجان شود	ز بد کردن خویش بیجان شود

مراسم تدفین

مراسم تدفین پرزحمت بود و هم در کمال هیبت و وقار انجام می گرفت به نظر می رسد که در آلتایی آیین تدفین تنها طی دو فصل از سال یعنی بهار و پاییز بر پا می شد و بدین ترتیب با مهاجرت های فصلی طوایفی که به جستجوی علف تازه بر می آمدند همزمان بود رسم به تعویق انداختن تدفین مومیایی کردن را ضروری می ساخت و شرح مفصل هرودوت درباره روش مومیایی کردن توسط سکاها بر اثر اجساد مومیای شده موجود در گورهای پازیریک تایید شده است.



نخست امعا و احشام جسد را خالی و سپس آن را با گیاهان خوشبو پر می کردند و به هم می دوختند پس از آنکه همه چیز آماده می شد جسد را بر روی ارابه می نهادند و اعضای طایفه پس از بردن بخشی از موی خود زاری کنان به دنبال جسد به راه می افتادند و به با زبانشان زخم می زدند دست چپ خود تیر فرو می بردند بدین ترتیب گروه عزاداران از دهکده به دهکده دیگر می رفت تا اینکه سراسر منطقه مرد متوفا پیموده می شد این سفر می بایستی ۴۰ روز انجام گیرد و تنها پس از آن بود که جسد را به محل تدفین باز می گرداندند در مواردی افراد عادی حرکت دسته جمعی نهایی هر چند طی دوره مجاز صورت می گرفت ولی محدود به بازدید از خوششان و دوستان متوفا بود پس از آنکه کارها به پایان می رسید تشریفات تدوین آغاز می گشت جسد را با تشک از ارابه بیرون می آوردند و درون حفره گور در جایی که گاهی تابوتی برای آن گذاشته بودن قرار می دادند گاهی علامت هایی را که بر فراز آنها تندیس هایی از مفرغ نصب کرده بودند به طور اریب در گوشه های تابوت می گذاشتند ولی گاهی به جای آنها تیرهایی که روی آنها زنگوله قرار داده بودند در گور می نهادند زیرا به عقیده آنها اینگونه زنگوله ها موجب ترساندن و ماندن ارواح خبیثه می شد.

ابیاتی در شاهنامه فردوسی وجود دارد که در آن مشابهت با رسوم و آداب تدفین سکایی دیده می شود:

غنوده به صندوق در شمیر نر
 غمی شد ز جنگ اندر آمد بخت
 سر تنگ تابوت را سخت کرد
 ز مشک سیه گردش آگین کنم
 وگرنه مرا خود چزین نیست رای
 چهلانی ز زاری همی گشت کور
 که با مردگان آشنایی مکن
 پس پیچیده باش و درنگی مساز
 سزد گر ترا نوبت آید بسر

همه کاخ تابوت بد سر به سر
 تو گفتی که سام است با یال و سفت
 پوشید بازش به دیبای زرد
 همی گفت اگر دخمه زرین کنم
 چو من رفته باشم نماند بجای
 یکی دخمه کردش ز سم ستور
 چنین گفت بهرام نیکو سخن
 نه ایدر همی ماند خواهی دراز
 به تو داد یک روز نوبت پدر



نتیجه‌گیری

علت اصلی شباهت بسیاری از داستانهای ملی اقوام پیش‌گفته، آن است که همگی اصلی سکایی دارند. با در نظر گرفتن اصل مشترک سکایی برای تورانیان و سیستانیان در شاهنامه فردوسی و متمایز کردن تورانیان از ترکان آسیای مرکزی، اشتراکات فرهنگی فراوان میان تورانیان و ایرانیان در شاهنامه فردوسی، مانند استفاده تورانیان از اسامی کاملاً ایرانی، توجه‌پذیر جلوه می‌کند. قوم سکایی در ابتدای تاریخ مانند دیگر قبایل آریایی به سه شاخه جداگانه تقسیم شدند و هریک از طوایف سه‌گانه قوم سکا، یعنی اسکیت‌ها و ماساژت‌ها و سکاها سیستان و هند، نهایتاً با ساکنان پیشین سرزمین‌های جدید، در آمیختند. اما همه آنها روایات و فرهنگ مشترکی داشتند که بعضاً در داستان‌های حماسی مللی چون چینیان و هندیان و ایرانیان منعکس است. بسیاری از خصایص قومی و ویژگی‌های مختلف قوم سکا و آداب و رسوم ایشان؛ مانند آیین دفن مردگان، دارای موارد مشابهی در شاهنامه فردوسی است.

منابع

- باقری، مهری، (۱۳۷۶)، تاریخ زبان فارسی. تهران: نشر قطره.
- رضا، عنایت‌الله، (۱۳۸۴)، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران: علمی و فرهنگی.
- رایس، تامارا تالبوت، (۱۳۷۰)، سکاها، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: یزدان.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۲)، شاهنامه (متن کامل براساس چاپ مسکو) به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.